



درآمد:

نزدیک به سه دهه از روزگاری که عسکر اولادی، در زندان، جلسی مرحوم طالقانی بود، می گذرد. وی به رغم علاقه و دل بستگی عمیق نسبت به آن بزرگوار، به دور از افراط و تفریط و با شیوه ای مبتنی بر اعتدال و انصاف، در باره وقایع و جریانات آن دوران سخن گفت و واکنش های طیف های مختلف فکری را نسبت به سیره آیت الله طالقانی و به ویژه جلسات تفسیر ایشان و نیز موضوعگیری وی نسبت به فتوای معروف داخل زندان، واکاوی و درعین حال بر صلابت اندیشه و تبری وی از هر گونه شائبه «تفسیر به رأی» تاکید کرد.

« یاد روزهای زندان » در گفت و شنود شاهد یاران با

حبیب الله عسکر اولادی

## نوآوری های تفسیری خود را شجاعانه بیان می کرد...

از منظر جدیدی نیروهای مذهبی در کشور ارزیابی و به طور غیر مستقیم نقد کردند که در اواخر حیات آقای بروجردی، این نیروها، درست به کار گرفته نشده اند و می شد از این نیروها به نحو بهتری استفاده کرد. البته این نکته شایان ذکر است که به هنگام رحلت آیت الله بروجردی، چه در شهرهای دیگر و چه در قم تجلیل باشکوهی به عمل آمد.

به هر حال، وقتی در طی مقاله های این کتاب، چنین مضامینی مطرح شدند، کمی روحیه مان فرق کرد و یک کمی از آن زندگی بیرون آمدیم. در اسفند ماه ۱۳۴۰ آیت الله کاشانی از دنیا رفتند. این دو آیت حق در ظرف یک سال از دنیا رفتند. شاه، ایران را از مرجعیت، خالی دید و بعد از فوت آقای بروجردی، تلگرافی برای آقای حکیم فرستاد با این تصور که با این تلگراف، مرجعیت را به نجف منتقل می کند. مرجعیت به نجف نرفت. علی امینی به عنوان نخست وزیر به دیدن مراجع در قم رفت و به آنها اگر گفت که «اگر بخواهید به نجف هجرت کنید، ما امکاناتش را برای شما فراهم می کنیم.» و در مراسم ترحیم آیت الله کاشانی در مسجد سهسالار هم شرکت کرد. هر یک از مراجع، جوابی دادند. مرحوم امام (ره) پس از اینکه امینی خیلی مقدمه چید و ایشان را تشویق کرد که به نجف بروند، فرمودند، «سیاست این است که قم خالی کنید؟ ما قم را خالی نخواهیم کرد. اشتباه می کنید اگر برای طلاب و فضلا تشویقی هم فراهم کنید، من می گویم هیچ کس به سوی نجف حرکت نکند.» وقتی امینی از قم برگشت، این گونه نقل می کنند که گفته بود، «هر چه هست در خانه این سید است. خانه های دیگر به ما روی خوش نشان دادند، اینجا به ما روی خوش نشان ندادند.» کیهان هم یک کار هدافاری

این است که روحیه ها را توصیف کنیم تا به موضع آیت الله طالقانی در کار سیاسی برسیم. مرحوم آیت الله بروجردی از سال ۱۳۳۸ در مقابل شاه صراحت به خرج دادند. تا آن وقت شاه، مثلاً در ۲۸ مرداد، از حیثیت آیت الله بروجردی سوء استفاده می کرد، ولی از ۱۳۳۸ به بعد ایشان موضع نسبتاً قرض و محکمی نشان دادند. آیت الله بروجردی در فروردین ۱۳۴۰ از دنیا رفتند و پس از آن، کتابی به نام «مرجعیت و روحانیت» منتشر شد. در این کتاب بزرگانی چون آیت الله علامه طباطبایی، آقای مطهری، آقای طالقانی، آقای بازرگان و تعدادی از دانشگاه و تعدادی از حوزه مقالات یا تأییداتی را نسبت به این موضوع ارائه دادند. در این کتاب

از آغاز آشنایی خود با آیت الله طالقانی نکاتی را ذکر کنید. با درخواست علو درجات برای امام راحل و شهدای انقلاب اسلامی و بزرگانی چون حضرت آیت الله طالقانی و عرض سلام و ادب به ولی امر مسلمین و تمامی ایثارگران، اولاً تشکر می کنم از خانواده بزرگوار طالقانی و بنیاد محترم شهید که بنده را قابل دانستند تا درباره این بزرگمرد، اطلاعاتی را دور از افراط و تفریط تقدیم کنم. آشنایی بنده با مرحوم آیت الله طالقانی به سال های ۴۰، ۳۹ برمی گردد. آغاز کار مجدد فعالیت های مذهبی سیاسی در قالب نهضت آزادی شروع شد و مرحوم آیت الله طالقانی و تا حدودی مرحوم آیت الله مطهری جنبه های مذهبی شروع فعالیت های نهضت آزادی را به عهده داشتند. مرحوم مهندس بازرگان و مرحوم دکتر سبحانی و از کسانی که در قید حیات هستند، آقای دکتر عباس شیبانی و تعدادی دیگر، فعالیت های مذهبی سیاسی را آغاز کردند. من وضع خودم را اگر بخواهم بگویم این است که در یک حالت زندگی از مسائل سیاسی قرار داشتم؛ به علت اینکه اختلافات جبهه ملی، اختلاف مرحوم کاشانی و مرحوم مصدق و تعصبات اطرافیان دو طرف، ما را زده کرده بود و در سال های ۳۴، ۳۳ از صحنه سیاسی کنار رفتم. مساجد و هیئت های دینی هم ما را اقناع نمی کردند. ۵۰ نفر بودیم و به جانب یک کار جمعی رفتیم و هیئتی به نام «هیئت مویذ» تشکیل دادیم و پرچمی هم داشتیم که روی آن این آیه به چشم می خورد، «والله یؤید بنصره من یشأ...» چند سال این فعالیت ما در این هیئت طول کشید. گوینده، مداح و قاری دعوت نمی کردیم. این هیئت ۵۰ نفره به صورت خودکفا تنظیم شده بود. ۱۲ نفرمان به نوبت سخنرانی می کردیم، دو سه نفر مداح و چند قاری داشتیم و خودمان هفته ای یک روز جلسه داشتیم. غرضم



در سالن بزرگی آیت الله طالقانی تفسیر می گفتند و من یک جلسه را هم از قلم نینداختم، ولی در عین حال اشکال هم می کردم، چون قبل از زندان یک دوره هفت ساله تفسیر را نزد یک استاد تفسیر دیده بودم. مرحوم طالقانی موقعی که من نقد می کردم، خیلی خوشحال می شدند و استقبال می کردند و پاسخ می گفتند و گاهی هم این پاسخ ها خیلی طول می کشیدند.



ایشان ملاقات کردم. البته قبلاً در مجالس عمومی، از جمله مسجد هدایت و جاهای دیگر بودم، اما با خود ایشان حضوراً ملاقات نداشتم. من با همگی روبروسی کردم و خواستم راه بیفتم تا مجدداً برگردم. آقای طالقانی فرمودند، «همین جا بنشین. نرو.» رسولی آمد و گفت، «نمی‌آیی؟» بعد گفت، «یک کمی همین جا باش. می‌روم و برمی‌گردم.» من یک کمی پیش آقایان بودم و از آنجا برنامه اوین شروع شد. درباره شخصیت مرحوم آیت‌الله طالقانی که خداوند رحمتشان کند و بر علو درجاتشان بیفزاید، از سه بعد می‌توانم صحبت کنم. یک بعد شخصیت حقیقی ایشان بود، یک بعد شخصیت تفسیری ایشان بود و یک بعد هم شخصیت سیاسی و اجتماعی ایشان بود. از نظر شخصیت حقیقی، واقعاً یک بنده سالک بودند. یک بنده‌ای که در بندگی، ریا و تظاهر و توقعی نداشتند و سرشان به بندگیشان بود. با دیگران هم از جنبه بندگی صحبت می‌کردند. ایشان یک شخصیت تفسیری هم داشتند. در آثار تفسیری که از ایشان مانده، انصافاً در مسئله تفسیر، شجاعت‌هایی به خرج می‌دادند و دریافت‌هایشان را بی‌رودریاستی می‌گفتند. اما شجاعت داشتند و آنچه را که تشخیص می‌دادند، می‌گفتند. تفسیرشان، نسل جوان را بیشتر از علما و حتی فضایی دانشگاهی جذب می‌کرد و به دغدغه‌های جوان‌ها نسبت به دینشان پاسخ می‌گفت. در زندان، بعضی از علما مخالف جدی تفسیر ایشان بودند، مثلاً مرحوم آیت‌الله ربانی شیرازی در موضوع تفسیر در مقابل ایشان قرار داشت. در سالن بزرگی آیت‌الله طالقانی

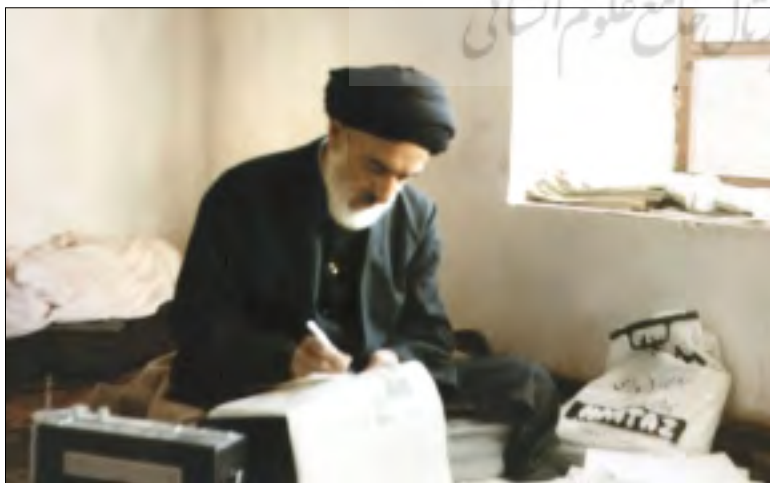
در عین حال که با نهضت آزادی همراه بودند، در تشویق مردم به تبعیت از مرجعیت، راهی کاملاً مستقل از نهضت آزادی را برگزیده بودند. با آنکه توجه نهضت آزادی به آیت‌الله شریعتمداری بود، ایشان در ۱۵ خرداد و به هنگام تبعید حضرت امام در سال ۴۳ مواضع بسیار خوبی گرفتند و توجه مردم به سوی ایشان جلب شد. نگاه مردم نسبت به این دو طیف موجود در نهضت آزادی، متفاوت بود. آن جایی که بنده حضوراً با ایشان آشنا شدم، در زندان اوین بود. در سال‌های ۱۳۵۵ و ۵۶ هم زندان بودیم. ایشان ده نازده سالی که من زندان بودم، چند بار به زندان آمدند، ولی هیچ‌جا با هم نبودیم، اما این بار با هم بودیم. در این نوبت آیت‌الله مهدوی کنی، آیت‌الله انصاری، آیت‌الله منتظری، آقای لاهوتی، آقای هاشمی رفسنجانی آنجا بودند و ما را از زندان مشهد آورده بودند. رژیم ادعا کرده بود که می‌خواهیم فضای باز سیاسی بدهیم. این آقایان اعتراض کرده بودند که، «شما مسلمان‌ها را گرفته و سال‌ها زندانی کرده و یا به تبعید فرستاده‌اید. این چه جور فضای باز سیاسی است؟» در واقع ما را هم با فشار اینها از مشهد آورده بودند، اما رژیم ظاهر خشن به خود گرفته و در زندان اوین شرایط سختی را برای ما پدید آورد. یک روز صبح آمدند و چشم‌های ما را بستند و به حساب خودشان بردند بازجویی. آن کسی که بازجوی من بود، گفت، «همه چیز را باید بگوییم، وگرنه...» من روبروی او نشسته بودم، گفتم، «اشتباه گرفتی.» گفت، «چطور؟» گفتم، «من سال دوازدهم زندانم را دارم طی می‌کنم. بیرون از زندان نبوده‌ام که اطلاعات داشته باشم. شما گمان می‌کنی امروز مرا از کوچه و خیابان گرفته‌ای؟» گفت، «امروز پوست از کله‌ت می‌کنم.» گفتم، «اشتباه نکن. من چیزی برای گفتن ندارم. هر چه داشته‌ام، همان ۱۲ سال پیش گفته‌ام.» مرا برد به اتاقی دیگر و چشم‌های مرا باز کرد. دیدم مرحوم طالقانی و آقای مهدوی کنی و عده‌ای دیگر از آقایان علما نشسته‌اند. چهره شاداب و خندان علما، به خصوص آقای طالقانی را کاملاً به یاد دارم. بازجوی من گفت، «رو با اینها دیدن کن و برگرد.» رفتم آقایان را زیارت کردم و اولین جایی بود که حضوری با



کرد، یعنی دو هفته بعد از فوت آیت‌الله بروجردی در فروردین ۱۳۴۰، دست به معرفی مراجع زد و حضرت امام با حاج آقا روح‌الله خمینی را به شکلی واقعی معرفی کرد و در نتیجه، امام بر همه رجحان پیدا کردند. مرحوم طالقانی و مرحوم مطهری و عده‌ای دیگر در مورد ایشان مطالب خوبی را اظهار کردند و توجهات معطوف به حضرت امام شد. آیت‌الله طالقانی در مسجد هدایت و جاهای دیگر سخنرانی‌هایی ایراد کردند که به تدریج رنگ حمایت از مرجعیت امام را به خود گرفت؛ در حالی که پاران ایشان در نهضت آزادی به آیت‌الله شریعتمداری توجه داشتند. در این موقعیت، امام درباره انجمن‌های ایالتی و ولایتی وارد صحنه شدند. محمدرضای خاکن هنگامی که به آمریکا رفت و تعهد سپرد، امینی را کنار زد و علم را که به دوست شاه معروف بود، سرکار آورد و او شروع کرد به آنچه که شاه می‌خواست عمل کردن، من جمله تصویبنامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را گذراند و امام مبارزه را شروع کردند. در این مقطع مرحوم طالقانی در کنار امام قرار گرفتند و حتی جنبه‌های مذهبی اعلامیه‌های نهضت آزادی هم خیلی قوی‌تر شد. در جریان فرماندوم تاجایی که یادم هست مرحوم طالقانی و سران نهضت آزادی در زندان بودند. موضوع فرماندوم بر غلظت مبارزات افزود. در نهضت آزادی، مهندس بازرگان و دکتر سحابی موافق مبارزه نبودند، ولی آیت‌الله طالقانی نظرش این بود که باید هر چه را که مرجع تقلید می‌گوید، دنبال کرد. جریان ۱۵ خرداد پیش آمد، جنبه ملی دور روز بعد از آن اعلامیه داد و ۱۵ خرداد را «شورش کور» معرفی کرد. مرحوم طالقانی شاید ده روز، یک هفته قبل از ۱۵ خرداد آزاد شد. مهندس بازرگان و دکتر سحابی در زندان بودند. در جریان ۱۵ خرداد، امام و آیت‌الله مطهری و مرحوم فلسفی و تعدادی از علما و مراجع از جمله مشهد، آیت‌الله قمی، شیراز آیت‌الله محلاتی و تبریز آیت‌الله قاضی دستگیر شدند و آیت‌الله طالقانی تحت نظر قرار گرفتند. به ظاهر زندان نبودند، ولی تحت نظر بودند. ایشان

تعلیمات

**بنده باید عرض کنم با شناختی که از قبل درباره مرحوم طالقانی داشتم و با شناختی که بعدها درباره ایشان به دست آوردم، مسئله تفسیر به رأی را نمی‌پذیریم. ایشان کسی نبودند که تفسیر به رأی کنند، ولی تشخیصشان غیر از تشخیص آقای ربانی بود، غیر از تشخیص آقای منتظری بود.**



تفسیر می‌گفتند و من یک جلسه را هم از قلم نینداختم، ولی در عین حال اشکال هم می‌کردم، چون قبل از زندان یک دوره هفت ساله تفسیر را نزد یک استاد تفسیر دیده بودم. مرحوم طالقانی موقعی که من نقد می‌کردم، خیلی خوشحال می‌شدند و استقبال می‌کردند و پاسخ می‌گفتند و گاهی هم این پاسخ‌ها خیلی طول می‌کشیدند. در این اتاق آیت‌الله منتظری هم با فاصله کمی مطالعه می‌کردند و وقتی آیت‌الله طالقانی تفسیر می‌گفتند، ایشان هم می‌نشستند، اما آقای ربانی شیرازی نمی‌نشستند و می‌گفتند، «این تفسیر، تفسیر به رأی است و من نمی‌توانم قبول کنم.» اما بنده باید عرض کنم با شناختی که از قبل درباره مرحوم طالقانی داشتم و با شناختی که بعدها درباره ایشان به دست آوردم، مسئله تفسیر به رأی را نمی‌پذیرم. ایشان کسی نبودند که تفسیر به رأی کنند، ولی تشخیصشان غیر از تشخیص آقای ربانی بود، غیر از تشخیص آقای منتظری بود، بنده هم به بعضی از برداشتهای ایشان اعتراض داشتم، بعضی از دانشگاهی‌ها هم به بعضی از برداشتهای ایشان اعتراض داشتند، اما جلسات تفسیر بسیار صمیمی و صریح بودند و ایشان هم در پاسخ به هیچ یک از کسانی که سؤال یا اعتراض داشتند، عصبانی نمی‌شدند، بعضی جاها می‌پذیرفتند، بعضی جاها هم نمی‌پذیرفتند، مثلاً ایرادهایی را که آقای ربانی می‌گرفتند، آقای طالقانی گاهی می‌پذیرفتند و می‌گفتند، «مطلب شما درست است.» عنوان اثرشان را هم «پرتوی از قرآن» گذاشته بودند و کلمه تفسیر را به آن اطلاق نکرده و حتی نوشته بودند ترجمه قرآن. نوشته بودند که از قرآن در اینجا یک «پرتوی» بر روح و جان من افتاده است و من همان پرتو را نقل می‌کنم. در این باره چند جلسه‌ای هم صحبت کردند، چون عده‌ای می‌گفتند، «شما دارید قرآن را تفسیر می‌کنید.» و ایشان می‌گفتند، «خیر، پرتوی از قرآن به ذهنم افتاده، دارم آن را منعکس می‌کنم.»



**یک یادگاری دیگری هم که از ایشان دارم، در مسئله امتحان فرزندانشان است. راجع به موضوع و ماهیت قضیه کاری ندارم، ولی ایشان مقداری آزرده خاطر شده بودند. خدمت امام رفتند و امام با ایشان مکالمه‌ای داشتند. چون از خدمت حضرت امام بیرون آمدند، خدا را شکر کردند که، «خدا! این انسان را برای من وسیله قرار دادی که از اشتباهاتم برگردم.» و بعد فرمودند، «آن محمود طالقانی که وارد این اتاق شد با آن محمود طالقانی که بیرون آمد، بسیار متفاوت است.» نسبت به ولایت حضرت امام، اینگونه موضعگیری می‌کردند.**

دانشگاهی‌ها یا این کار را نمی‌کردند و یا جرئتشان را نداشتند، مقامات روحانی هم می‌گفتند ما باید در چهارچوب معیارها حرف بزنیم، مهم نیست که شنوندگان خوششان بیاید. ما باید روی معیار حرف بزنیم. در مدتی که در آنجا بودیم، موضعگیری‌های سیاسی اجتماعی آقای طالقانی، از این نظر منحصر به خودش بود. مثلاً کسی مثل آیت‌الله منتظری در آنجا بود که هیچ نوع رابطه‌ای را با مقامات زندان قبول نداشت و هر وقت هم آنها می‌آمدند، بلند می‌شد و می‌رفت. یک شخصیتی مثل آقای رفسنجانی می‌گفت، «ما باید از فرصت‌ها استفاده کنیم و پیام خودمان را به بیرون زندان بفرستیم.» و با مسئولین زندان که می‌آمدند و با زندانی‌ها صحبت می‌کردند، ضدیت نمی‌کرد. شخصیت‌هایی مثل آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله مهدوی هم بودند که می‌گفتند باید بین این دو خط حرکت کرد. اگر آمدند و حرف بی‌ربط زدند، باید بلند شد و رفت، اما اگر خواستند به ما بگویند که ملاقات‌هایتان چگونه باشد و یا صحبت‌هایی از این دست، دلیل ندارد که بلند شویم و برویم. مرحوم طالقانی روش معتدلی با مسئولین زندان داشتند. نه مثل آقای منتظری که قطع رابطه می‌کرد و نه مثل آقای هاشمی که معتقد بود نباید راه را به روی خود و خانواده مان ببندیم. باید راه باز باشد. ما وظایفمان را انجام داده و به زندان آمده‌ایم، در این جا هم باید برای زندگی اینجا مطالعه داشته باشیم. انصافاً آقای هاشمی رفسنجانی خوب عمل می‌کرد.

در مورد تقسیم کار در زندان، بنده و آقای هاشم امانی سفره پهن کردن و سفره جمع کردن و ظرف شستن را به عهده گرفته بودیم. علنش این بود که کلاس‌هایی داشتیم و وسط روز نمی‌توانستیم کار کنیم. صبح اول وقت، ظهر برای سفره و بعد هم برای شستن ظروف می‌رفتیم و آقایان مقداری هم احتیاط داشتند که هر کسی ظرف نشوید و طهارت داشته باشد و این را زندان قبول کرده بود. گاهی می‌رفتیم ظرف بشوریم، می‌دیدیم آقای طالقانی لنگ بسته است و دارد ظرف‌ها را می‌شوید. ایشان شکنجه‌های روحی سختی را تحمل کرده بودند و حالشان انصافاً طوری نبود که حرکتی داشته باشند، اما می‌رفتند در حمام لنگ می‌بستند و ظرف‌ها را می‌شستند و هر چه التماس می‌کردیم، فایده نداشت. یک وقت‌ها هم آیت‌الله منتظری این کار را می‌کردند. آیت‌الله منتظری هم شکنجه‌های بدی شده بودند. این دو شخصیت، از نظر تقسیم کار، خودشان را استثنا نمی‌دیدند و هر وقت که حال داشتند می‌آمدند و کار را انجام می‌دادند.

در اواخر زندان، ما را از آنها جدا کردند، یک بلایی سر کمونیست‌ها آوردند و بعد ما را هم بردند قاتی آنها کردند. در وقت آزادی، ما را به زندان قصر بردند و ما را در آموزشگاهی نگه داشتند. بعد گفتند که فردا صبح برنامه است و بعد آزاد می‌شوید. فردا صبح آمدیم و دیدیم از رادیو تلویزیون آمده‌اند و دارند عکس و فیلم برمی‌دارند. من و شهید عراقی دستمان را روی صورتان گرفتیم. شهید عراقی عینک دودی زد و دستش را روی چهره‌اش گرفت. نمی‌شد از آنجا بیاییم بیرون. سه نفر از کمونیست‌ها سخنرانی کردند. از طلاب و علمایی که در مجموعه ما بودند، احدی صحبت نکرد و گفتیم، «شما ما را فریب دادید و ما اصلاً نباید به این جلسه می‌آمدیم.» بعد از آنجا ما را برنگرداندند و آزاد کردند. بعد از آزادی از زندان، سه تا موضوع را درباره آقای طالقانی عرض می‌کنم. قبل از اینکه این محبت را مطرح کنید، درباره فتوایی که علیه سازمان مجاهدین در زندان صادر شد، نکاتی را بیان کنید. این نکته شایان ذکر است که در یکی از اسناد ساواک آمده است که در ترغیب مرحوم آیت‌الله طالقانی به امضای این فتوا شما نقش شایانی داشته‌اید.

در مورد فتوا سه نکته هست. نکته اول اینکه مدارکی به دست آمده بود که نشان می‌داد برای سازمان مجاهدین مسئله خدا و قیامت مطرح نیست. به تعبیری یکی از کادرهای مجاهدین خلق در معرفی تاریخچه شان گفته بود که چون مردم مسلمان هستند، ما اسلام را انتخاب کرده‌ایم و چون مارکسیسم علم است، ما آن را انتخاب کرده‌ایم. اینکه ساواک می‌گفت که اینها مارکسیست اسلامی هستند، دور از واقعیت نبود. هنگامی که آقای بهمن بزرگان این تاریخچه را می‌گفت، آقای مهندس پیروزی که یک توده‌ای سابقه‌دار بود، گفت، «پس شما نه دین دارید و نه علم، چون دین را برای مردم انتخاب کرده‌اید، مارکسیسم را هم برای ادعای روشنفکری و خودتان چیزی ندارید.» این بحث در میان علما هم مطرح شد. آقای ربانی شیرازی (ره) دو سه بار زندان بود، یک بار موقعی که از زندان بیرون رفت، مبلغ مجاهدین خلق شد. خیلی درباره اینها تبلیغ می‌کرد، بار دوم که آمد به کتاب «شناخت» اینها برخورد کرد و متوجه شد اینها اساساً اسلام نیست و مقابل اینها قرار گرفت، آن هم بسیار تند و خشن و یکی از جهت‌های اختلاف او با آقای طالقانی هم همین بود. آقای طالقانی در فرمایشاتشان گاهی از اینها حمایت و تجلیل می‌کردند. آقای ربانی می‌گفتند که نباید این کار را بکنند. اینها ارتباطی با دین ندارند. دفعه سوم که آقای ربانی به زندان آمد، یک کتاب شناختی در مقابل کتاب شناخت اینها نوشته بود و همان را هم درس می‌گفت. آقای ربانی درباره اینها از تعبیر «کفر» استفاده می‌کرد و می‌گفت اینها کافرند. مجاهدین خلق آمدند و مقابل آقایان شهادت‌هایی دادند و یکیشان از حنیف نژاد نقل کرد که چند نفر از همان‌هایی که همراه ایشان شهید شدند، پرسیدند، «آخر ما تا کی باید نماز بخوانیم؟» مرحوم حنیف نژاد گفته بود، «تا ۲ سال بخوانید تا ما بتوانیم احتیاط‌های لازم را داشته باشیم.» این حرف، خدمت‌علمای بزرگی که آنجا بودند مطرح شد و فتوایشان این شد که کسانی که الان همدوش مجاهدین خلق هستند، از ما نیستند، اما شهدای اولیه مثل حنیف نژاد و سعید محسن «امرهم علی ربهم» و ما راجع به آنها قضایای حقوقی نمی‌کنیم. آنها حسابشان با خداست. آقای ربانی شیرازی خیلی تند به آقای طالقانی می‌تاخت و می‌گفت، «شما اینها را پررور کرده‌اید و الان هم نمی‌خواهید فتوا را قبول کنید.» بنده خدمت آقای طالقانی عرض کردم که، «این فتوا غیر از آن مسائلی است که شما در تفسیر می‌فرمایید. این فتوا را همه آقایان علماً منتقد پذیرفته‌اند.» ایشان گفتند، «من فتوا



«وصیت طالقانی شهادت است و شورا» و طالقانی را به خودشان نسبت دادند. شهادت و شورا که به آنها ربطی نداشت.

اینها می خواستند بگویند شورایی زیستن و حرکت به طرف شهادت حرکت و شیوه ماست. یادم هست زندان مشهد که بودیم، مجاهدین خلق می گفتند، «مانور رهبریش از آقای طالقانی قوی تر است، برای اینکه او در میدان های نبرد جنگیده، ولی آقای طالقانی نجنبیده.» این مسئله شهادت است و شورا را آنها برای کارهای خودشان می گفتند. عرض می کردم که امام دو سه روز بعد از اینکه اینها این حرف ها را زدند، یک سخنرانی را ایراد کردند و فرمودند، «اینهایی که آقای طالقانی را به خودشان نسبت می دهند، نه طالقانی را می شناسند و نه افکار او را.» بعد فرمودند، «مردم از اینها بیشتر آقای طالقانی را می شناسند، وقتی می خواهند آقای طالقانی را دفن کنند، مردم می گویند ای نائب پیغمبر ما، جای تو خالی. مردم ما می دانند که طالقانی در کسوت نائب پیغمبرشان بوده است.» این سخنرانی ایشان درباره آقای طالقانی یک طلب مغفرت و مرحمت جدی بود. خود ایشان هم در رحلت مرحوم طالقانی حال عجیبی پیدا کردند. خداوند مرحوم طالقانی را مورد مرحمت و مغفرت خود قرار دهد و خانم مرحوم طالقانی را که تازه به ایشان پیوسته، مورد مرحمت و مغفرت خویش قرار بدهد. او انسانی بودند که سالیان دراز در راه خدا، به تشخیص خود، به شکلی جدی مقاومت کردند و در هیچ مرحله ای، تزلزل نشان ندادند. رضوان الله تعالی علیهما.

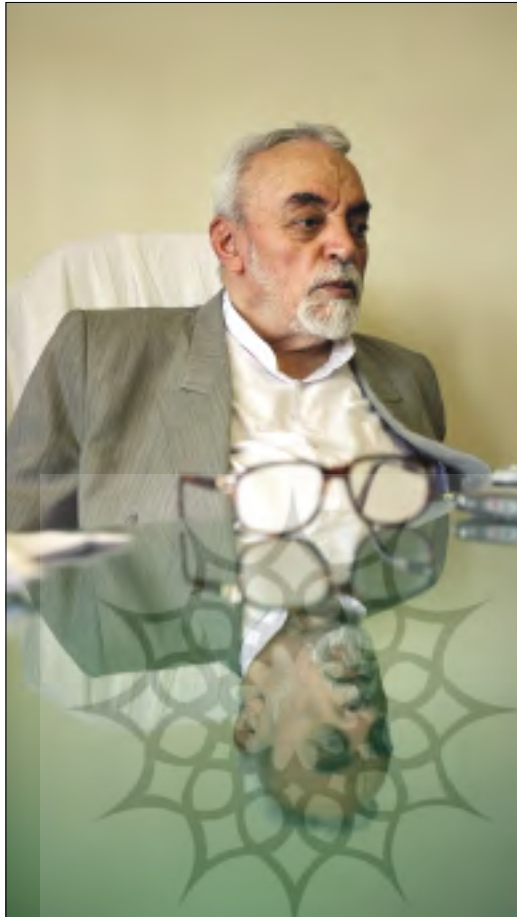
شما از ماهیت و علت دستگیری فرزند ایشان و ماجراهایی که آنچه فرمودید، ختم شد، اطلاعی ندارید؟

خیر، من درباره موضوعی که اطلاعات دقیق و صحیحی نداشته باشم، اظهار نظر نمی کنم.

یادم هست که در همان ایام می خواستم به صورت خصوصی به منزل مرحوم طالقانی در پیچ شمیران با ایشان ملاقاتی بکنم و از اصل ماجرا آگاه شوم که عده ای از مجاهدین خلق که با من مخالف بودند، نگذاشتند این جلسه برگزار شود و لذا قضیه برای من هم کاملاً مبهم ماند. اما می دانم که امام موضوع را در آن حد احساساتی، تند نمی دانستند و لذا احمد آقا را فرستاده بودند و احمد آقا هم به ایشان گفته بود، «من از جانب امام آمده ام که تا هر زمان خواستید بمانید، کنار شما باشم و با شما برگردم.» در هر حال در طول مبارزات، عده ای برای آنکه ضعف های خود را بپوشانند، تندتر و غلیظ تر از بقیه حرکت می کنند. مجاهدین خلق همیشه این کار را می کردند. در زمان ما هم هست. بعضی ها با تندی خودشان ضعف هایشان را می پوشانند.

درباره مصداقه به مطلوب گروه هایی که در زمان حیات آیت الله طالقانی دشمنی های آشکار و پنهانی با ایشان داشتند و حالا داعیه دار دفاع از خط و شخصیت ایشان هستند، نکاتی را ذکر کنید.

هر کس که از این سوء استفاده ها کرده، عملاً خیری ندیده. من معتقد نیستم که اینها از این سوء استفاده هایشان خیر می بینند. کاری که در مسیر خدا باشد، خیر و برکت دارد. انشأالله که دعای خیر مرحوم طالقانی برای خانواده شان و برای امت ما مستجاب شود. ■



را به این غلظتی که مطرح شده است، درست نمی دانم. «فتوا به هر حال در زندان اوین، مسئله تند و حادی شد.

ایشان فتوا را پس نگرفتند؟

خیر، ابتدا فتوا تا روز آخر بود. از کسانی که تا آخر آنجا بودند، از جمله آقای ابوالفضل حیدری، آقای هاشم امانی، آقای شهاب بود که اخیراً به رحمت خدا رفته، آقای گرامی و دیگران. این آقایان شهادت می دهند. آنچه که در ارتباط با فتوا بود تا آخرین روز زندان برقرار بود و شکسته نشد و آقای طالقانی هم پس نگرفتند. آقای طالقانی فقط می گفتند تا این حد غلیظ و شدید قبول ندارند.

و پس از زندان؟

بعد از زندان در سه جا راجع به ایشان مطلب دارم که باید عرض کنم. یکی در روزهای حول و حوش پیروزی انقلاب است. ما در اقامتگاه امام در مدرسه علوی و رفاه بودیم. روز ۲۱ همن، ساعت ۲ بعد از ظهر اعلام حکومت نظامی شد و این خبر پخش شد که در تهران حکومت نظامی شده و هر کس از ساعت ۴/۵ از خانه بیرون نباید، خویش گردن خودش است. امام از اتاقی که تشریف داشتند، بیرون آمدند و به اتاق دیگری رفتند. در آن اتاق به نظر من به اندازه اقامه ۲ رکعت نماز تنها بودند. قرآن سفارش می فرماید، «واستعینوا بالصبر و الصلوه.» تشریف آوردند بیرون و مرقوم فرمودند، «اعلامیه فرماندار نظامی، خدعه و نیرنگ است. رأس ساعت ۴/۵، همه مردم به خیابان ها بریزند.» اگر یادتان باشد تلویزیون مدار بسته تا شعاع ۵ کیلومتری تعبیه و تنظیم شده بود. این دستور از آن تلویزیون پخش شد. سر ساعت ۴/۵، ما در راهرو ایستاده بودیم و عده ای هم برای ملاقات آمدند و جمعیت زیادی هم بود. این نکته را هم عرض کنم قبل از اینکه امام از اتاق بیرون بیایند، آقای طالقانی و یکی دو نفر دیگر خدمت امام رفتند. من از امام نشنیدم که آنجا چه گذشت، اما آقای طالقانی در جایی این مطلب را نقل کرده بودند. البته این را بنده مستقیماً از آقای طالقانی نشنیدم، اما یقین دارم که آقای

طالقانی چنین چیزی را فرموده اند که من به آقا عرض کردم، «مصلحت نیست، باید کوچه بگیریم و از کنار این حکومت نظامی رد شویم. نباید با یستم که بریزند و مردم را بشکنند.» از ایشان نقل کرده اند که وقتی من این جمله را به آقا گفتم، آقا فرمودند، «اگر چه دستور هم باشد؟» آقای طالقانی فرمودند من متوجه نشدم و از امام پرسیدم، «چی فرمودید؟» امام فرمودند، «اگر دستور هم باشد؟» آقای طالقانی فرموده بودند، «همین که شما فرمودید، درست است.» و در آنجا آمده بودند بیرون. این یکی از امتحانات ایشان است که وقتی آمد بیرون، هر کسی که خواست سیاست باقی کند و بگوید مصلحت نیست که می دانید افرادی نظرشان در مورد این موضعگیری امام، منفی بود که من اسم نمی برم، آقای طالقانی می فرمود، «ایشان مرجع هستند، زعیم هستند، تصمیم گرفته اند و امر ایشان باید اجرا شود.» اصل قضیه را هم فقط به تعداد انگشت شماری گفتند. بعدها این راز افشا شد. امام سر ساعت ۴/۵ در راز باز و تکرار کردند که، «اعلامیه فرماندار نظامی، خدعه و نیرنگ است. هیچ کس در خانه نماند. همه به خیابان ها بریزند.» همه به خیابان ها ریختند. غیر از مردم، به اعتقاد من ارواح شهدا هم به کمک مردم آمدند. واقعاً قیامت بود و آن شد که انقلاب پیروز شد.

یک یادگاری دیگری هم که از ایشان دارم، در مسئله امتحان فرزندشان است. راجع به موضوع و ماهیت قضیه کاری



**خداوند مرحوم طالقانی را مورد مرحمت و مغفرت خود قرار دهد. ایشان انسانی بودند که سالیان دراز در راه خدا، به تشخیص خود، به شکلی جدی مقاومت کردند و در هیچ مرحله ای، تزلزل نشان ندادند.**

ندارم، ولی ایشان مقداری آزاده خاطر شده بودند. خدمت امام رفتند و امام با ایشان مکالمه ای داشتند. چون از خدمت حضرت امام بیرون آمدند، یک سخنرانی در مدرسه فیضیه کردند و به شکل بارزی اطاعت و ارادت خود را نسبت به حضرت امام نشان دادند. ایشان در آن گفتار، ضمن اشاره به سابقه آشنائی خود با ایشان از دوره طلبگی، علل موفقیت امام را برشمردند و در آخر هم فرمودند مخالفت با رهبری امام، مخالفت با اسلام است.

نکته سوم اینکه منافقین از رحلت آیت الله طالقانی، استفاده های تشکیلاتی کردند و این شعارها را دادند که،

